



سی سال براین کار اصرار کرد و با چه ضمانتی؟ زمانی که شرایط نگارش، نگهداری و نشر اثر در چنان وضعیت مشکل و نامعلومی قرار داشت، زمانی که قیومیت انحصاری حاکمان بر تمام ابعاد زندگی انسان آن روز و طبیعتاً بُعد فرهنگیش سیطره‌ای عظیم داشت و همه چیز می‌بایست از دایره تنگ آگاهی و امیال آنان بگذرد تا اجازه ظهور و زندگی بیابد، آن هم ظهور و زندگی بی‌اعتباری که ارتباطی مستقیم و لحظه‌ای با امیال و هوس‌های لحظه‌ای صاحبان قدرت داشت، زمانی که... چگونه است که چنین اتفاقی می‌افتد:

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
دو دست و دو پای من آهو گرفت
تهی دستی و سال نیرو گرفت
پی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیاید گزند
اراده سازندگی به آگاهی نیاز دارد و اراده تداوم به آگاهی و ایثار هر دو. شاید لازم به توضیح نباشد که چه بر سر دهخدا با لغت‌نامه‌اش رفت و نظایر آن - البته با شکل امروزش - بردیگران. بگذریم. در دوره‌های آغازین شعر نو فارسی کم نبودند کسانی که همچون شاملو از قدرت ابتکار و استعداد بالایی برخوردار بوده‌اند اما از آن میان تنها تنی چند باقی ماندند. به تثبیت رساندن یک شیوه خاص شعری و در رأس آن قرار گرفتن، آن چیزی است که ایمان، عقیده و اعتقاد به نفس غیرمعمول می‌خواهد و با دودلی‌ها و باری به هر جهت بودن نسبی ندارد. شاملو آنقدر در راه دست‌یابی به اهداف بزرگش که تا آن زمان در برده‌ای از ابهامات و نامعلومی فرو رفته بود اصرار می‌کند تا به نتیجه شایسته‌اش برساند و در نتیجه برجای بماند و یادگارهای عظیمی برجای بگذارد. او کسی نبود که مانند بسیاری شاعران دیگر شعر سپید بگوید بلکه شاعرست که شعر سپید را وارد شعر معاصر کرد و بدان مقبولیت داد و آن را برجایگاهی که می‌بایست نشانند.

شاعر بزرگ ما، در پاورقی کتاب هوای تازه در خصوص شعر «بادها» توضیح می‌دهد:
«رکسانا را نیمای بزرگ به من داد آن وقت‌ها



ریتا آتاکت سرکیسیان (پیدا)

شمس آقاجانی

شاملو «لیلا سازِ بزرگِ شعر»

که ریشه‌ها و گذشته تاریخی و در نهایت زندگی‌اش را از دست بدهد، در چنین شرایطی تنها اراده‌ای عظیم در جهت سازندگی و خلاقیت می‌توانست بانی نجات آن گردد. انسانی که با شناخت و تکیه بر توانایی‌های شگرفش بی‌محابا به مبارزه با زوال رو به رشد برخیزد و برزمینه‌ای که تا دوردست‌های آن چیزی پیدا نبود کاخ بلندی را بنا نهد. به راستی چگونه بود که این انسان بزرگ

انسان‌های بزرگ صاحبان اراده بزرگ‌اند. هر اراده بزرگ دو وجه عمده دارد که مکمل یکدیگرند: اراده سازندگی و اراده تداوم، اولی خلاقیت است و دومی اصرار و سماجت بر آن خلاقیت. هیچ کس به بزرگی نمی‌رسد مگر آن که از این دو خاصیت سرشار باشد. شاهنامه فردوسی، لغت‌نامه دهخدا و... سرانجام کتاب کوچه احمد شاملو. وقتی زبان فارسی می‌رفت



فرهنگ شعری (و غیر شعری) ما سخت فقیر بود و به چنین تکیه‌گاه‌هایی نیاز حیاتی داشت. شعر کهن کلیشه‌های خود را داشت: معشوقی که... و در ادامه «رکسانا را من ابتدا کلمه‌ای اوستایی پنداشته بودم... به‌رحال، رکسانا (که بر اثر اشتباه مورد استفاده من قرار گرفت) با مفهوم روشن و روشنائی که در پس آن نهان بود نام زنی فرضی شد که عشقش نور و رهایی و امید است» زنی که می‌بایست دوازده سالی بگذرد تا در آیدا در آینه شکل بگیرد و واقعیت پیدا کند، چهره‌ای که در آن هنگام هدفی مه‌آلوده است. گریزان و دیر به‌دست یا یکسره سیمرخ و کیمیا، همین تصویر مایوس و سرخورده است که شعری به‌همین نام را می‌سازد: یأس از دست یافتن به‌این چنین هم نفسی.

زنی که در آیدا در آینه شکل گرفت و سپس در آیدا، درخت و خنجر و خاطره و کارهای بعد ادامه یافت اکنون حضوری مستقل در ادبیات تغزلی ما دارد و از یک نام خاص به‌سمت یک مشخصه و کیفیت تغزلی فراروی کرده است. کیفیتی خاص از نقطه نظر نوع نگرش و جهان‌بینی دیگرگونه شاعر در رابطه با معشوق، و عام در بُعد انسانی قضیه که تعلق به‌نوع انسان دارد.

شاملو در شعرهای تغزلی‌اش دست به تکرار «لیلا»یی نزد که شاعران گذشته و متأثر از فرهنگ شعری گذشته درگیرش بودند، بلکه «لیلا»یی ساخت که از بطن زندگی امروزش با واقعیت‌ها و پیچیدگی‌های آن برخاسته است. آن یأس و سرخورده‌گی که شاملو از آن صحبت می‌کند، نتیجه همان نگرانی و اضطراب قبل از سازندگی‌ست: کلیشه‌های موجود جان او را اقیانوس نمی‌کند، حال آنکه در این میانه بدیلی شایسته را نیز نمی‌یابد. یأس از این که زندگی شعریش همواره تهی از چنین جان‌زانه‌ای باشد، نتیجه اضطرابی است که سرانجام دوازده سال تداوم می‌یابد تا آن «زن فرضی» در آیدا در آینه شکل بگیرد و واقعیت پیدا کند. نکته ظریفی در اینجا نهفته است: آن زن در یک کتاب شکل می‌گیرد و واقعیت می‌یابد یعنی آن زن یک واقعیت فرهنگی‌ست که شاعر آن را آفریده است. آیدا

اکنون نماینده یک شخص خاص نیست اگرچه در تمامی ابعاد این سازندگی و خلاقیت مشارکت لحظه به‌لحظه داشته است. او از محتوای زندگی شاعر پا به‌جهان متن گذاشته است، جهانی که جهان‌بینی و فرهنگ شعری خاصی را نمایندگی می‌کند. و او در این میان یک واسطه مؤثر است که رکسانای دلخواه شاعر را در شعرش تشکیل می‌دهد. آیدا یک بار دیگر در جهان شعر شاعر ساخته می‌شود تا تبدیل به‌نامی آشنا در شعر عاشقانه ما شود. آیدا، لیلایی دیگرگونه است که قبلاً نظیر آن را نداشتیم: شاعران بزرگ لیلاسازان بزرگانند.

- آفتاب را در فراسوهای افق پنداشته بودم / به‌جز عزیمت نابهنگام گریزی نبود / چنین انگاشته بودم / آیدا فسخ عزیمت جاودانه بود.

(آیدا در آینه - «شبیانه»)
می‌توان خصوصیات گوناگونی را از چنین آیدایی که در متن شعر شکل گرفته است، برشمرد. برای نمونه، آیدا، زن - معشوقی است که از شاعر شعر می‌خواهد و این را بزرگ‌ترین هدیه او برای خود می‌داند:

- چشمه‌ی، / پروانه‌ی، و گلی کوچک / از شادی / سرشارش می‌کند / او یاسی معصومانه / از اندوهی / گراتبارش: / این که بامداد او، دیری است / تا شعری نسروده است / چندان که بگویم - امشب شعری خواهم نوشت: / بالبانی متهمم به‌خوابی آرام فرو می‌رود... / او در این هنگام / دخترکی خردسال را ماند / که عروسک محبوبش را / تنگ در آغوش گرفته باشد.

آیدا، درخت و خنجر و خاطره - «شبیانه ۲» آیدا در شعر شکل می‌گیرد و دلیل اصلی تداوم شعر می‌شود. آیدا خود شعر است، و بدین سان است که شاعر را از او، یعنی شعر، گریزی نیست.

- نخست / دیرزمانی در او نگرستم / چندانکه، چون نظر از وی باز گرفتم / در پیرامون من / همه چیزی / به‌هیأت او درآمد بود. / آنگاه دانستم که مرا دیگر / از او / گریزی نیست. (همان)
ردپای آیدایی اینگونه را که سازنده شعر شاعر است، می‌توان در آثار قبل و بعد شاعر پی‌گیری کرد. در شعر «از زخم قلب آبائی» رنج زن قبیله‌ای

معاصر به طرز شگفت‌انگیزی به‌سمت خواننده برتاب می‌شود: «غمی که در آن چشم‌های مورب دیدم هرگز از خاطر من نخواهد رفت... شعر را هفته بعد نوشتم».^۲

در بخش‌هایی از این شعر تکه‌هایی عجیب همچون آینه‌هایی ساخته می‌شوند که نمی‌دانم وقتی دختران ترکمن خود را در آن آینه‌ها می‌نگرند، در بازتاب خصوصیات و علائق درونی‌شان کمبودی را هم احساس می‌کنند؟
- دختران رفت و آمد / در دشت مه زده / دختران شرم / شب‌نم / افتادگی / ارما... /

توصیف شاعر از زن ترکمن چنان درونی و موجز است که این شعر را در عین لحن حماسی‌اش به‌سمت یک کیفیت تغزلی می‌کشد. شاملو در این شعر هم - که من «دختران دشت» می‌شناسمش - در حقیقت لیلاسازی می‌کند، متها این بار از رنج و غم زن اقلیت و به‌صورت جسمی. دختران دشت را از مخفی‌گاه‌های تاریخی فرهنگ پدرسالارانه به‌بیرون می‌کشد و در متن شعر معاصر قرار می‌دهد. تصویری که از زن ترکمن در این شعر ارائه شد اکنون تصویری جاودانی در تاریخ شعر ماست و از این بُعد، دختران دشت مدیون قدرت سازندگی و نگاه عمیق شاعر شده‌اند.

کمتر شاعری را دیده‌ام - یا شاید اصلاً ندیده‌ام - که حداقل در دوره کوتاهی از زندگی شعری‌اش متأثر از شاملو نبوده باشد و کم‌تر خواننده‌ای که شعرهای او را زمزمه نکرده باشد. آثار او همچون پلی هستند که گویی انسان در گشت و گذار خود در جهان بی‌کران شعر، ناچار است که از روی آن بگذرد چرا که اصالت و هویت انسانی این شعرها انکارناشدنی است. هرخواننده‌ای با کمی تعمق می‌تواند ردپای ابعاد مختلف عظمت اراده را در آثار مختلف شاعر بزرگ معاصر ما ببیند و بدان‌ها بیابد و به‌ناگزیر بپذیرد که: شاعران بزرگ لیلاسازان بزرگانند.

۱. لیلاساز عنوانی است که در یکی از شعرهایم بر شاعران بزرگ کشورم نهاده شد.
۲. هوای تازه، پاورقی شاعر در خصوص همین شعر

